

بروز تهدید و محیط مناقشه بعد از جنگ سرد

مشکلات و گرفتاری‌های ارتش ایالات متحده آمریکا

تلخیص و ترجمه : حسن چگینی

از ویژگی‌های روابط میان ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سابق در دهه ۱۹۹۰ شاید بتوان به روح همکاری فزاینده برای اهداف مشخص و محدود نام برد. البته تنش‌های ایدئولوژیک به قوت خود باقی خواهند ماند و هر دو ملت با احتیاط و دوراندیشی، توان نظامی قابل ملاحظه‌ای را حفظ و نگهداری خواهند کرد. اتحاد جماهیر شوروی، امنیت ملی ایالات متحده آمریکا را با چالش‌های مهمی روبرو خواهد ساخت. حال چنانچه از این پس، جلوگیری از نفوذ کمونیسم، منظور اولیه آمریکا برای نگهداری یک نیروی عظیم نظامی نباشد پس این سؤال مطرح خواهد شد که تهدیدات علیه منافع ملی کدامند؟ کدام تهدید، امنیت ملی آمریکا را با خطر روبرو می‌سازد؟ برای رویارویی و برخورد با این تهدیدات، در عصر محدودیت منابع، به چه نوع نیروهایی نیاز است؟

واقعیت این است که جهان بعد از جنگ سرد با مناقشات یا درگیری‌های منطقه‌ای، جنگها و ناآرامی‌های داخلی، خشونت‌های تروریسم، فعالیت‌های براندازی، شورش، جنگ‌های نامنظم و سوداگری مواد مخدر روبرو خواهد بود. این گونه مناقشات و درگیری‌های منطقه‌ای موجب خواهد شد که آمریکایی‌ها از این نوع مناقشات و اولویت‌ها برای آنزوا یا دوری جستن از امور بین‌المللی، درک و تلقی درستی نداشته باشند.

طبق شواهد تاریخی، ایالات متحده آمریکا برای درگیر شدن یا رویارویی با انواع مناقشات که به آنها اشاره شد و از ویژگی آنها عقب نشینی‌های تاکتیکی و نبردهای

بی نتیجه است، از خود شکیبایی یا اراده سیاسی نشان نداده است. این گونه مناقشات از نوع مناقشاتی نیست که ایالات متحده آمریکا خواهان درگیری با آنها باشد، زیرا مستلزم پرداخت بهایی سنگین در برابر دستاوردی اندک و پذیرش تعهدات نامحدود در شرایط بدون بُرد در صحنه‌های نبرد پیرامونی است؛ در صحنه‌هایی که عملیات پنهان به عملیاتی آشکار و پیچیده مبدل خواهد شد.

● علایق امنیتی و جهان سوم

اکثر کشورهای جهان سوم با فقر و انفجار جمعیت روبرو هستند و استعداد و توان آنها برای پیشرفت و توسعه به گونه‌ای چشمگیر با یکدیگر متفاوت است و علی‌رغم فقر اقتصادی می‌کوشند تا بنیه دفاعی خود را تقویت کنند. کشورهای جهان سوم از لحاظ جغرافیای سیاسی، دارای تقسیم‌بندی سیاسی، اجتماعی و قومی هستند. ملت‌هایی که در دهه‌های گذشته هرگز به عنوان قدرت‌های مهم نظامی مطرح نبوده‌اند اکنون دارای ذخایر بزرگی از جنگ‌افزارهای جدید هستند. لیبی و عراق دو نمونه بارز از این کشورها به شمار می‌آیند. در اوایل دهه ۱۹۶۰ لیبی یک بازیگر منطقه‌ای ناچیز و با یک نیروی نظامی اندک بیش نبود. گرچه در شرایط موجود، کارایی رزمی نیروهای مسلح لیبی چندان قابل ملاحظه نیست لیکن استعداد نیروها و کیفیت تجهیزات جنگی این کشور به گونه‌ای است که می‌تواند منافع ایالات متحده آمریکا را در آفریقا تهدید کند. ارتباط و نزدیکی لیبی با گروه‌های گوناگون تروریست پدیده‌ای روشن و شناخته شده است. لیبی اکنون صاحب عظیم‌ترین مجموعه جنگ‌افزارهای شیمیایی در جهان سوم است و این پیشگویی که جنگ‌افزارهای شیمیایی مذکور ممکن است در اختیار تروریست‌ها گذارده شود، بسیار محتمل است. برنامه جنگ‌افزارهای شیمیایی لیبی از مدت‌ها قبل موجب نگرانی ایالات متحده آمریکا بوده است و گزارش‌های اطلاعاتی رسیده از منابع موثق حاکی از آن است که مواد خام مورد نیاز برای ساخت جنگ‌افزارهای شیمیایی لیبی توسط چین تأمین می‌گردد که این امر موجب نگرانی بیشتر آمریکا شده است.

عراق یکی از کشورهای جهان سوم است که با درآمد سرانه‌ای حدود دو هزار دلار انبوهی از جنگ‌افزارهای پیشرفته و جدید و ساخت جهان غرب را در اختیار دارد که از

آن جمله می‌توان به موشک‌های بالستیکی با برد ۱۲۰۰ مایل و جنگ‌افزارهای شیمیایی اشاره کرد. علاوه بر جنگ‌افزارهای مذکور، عراق سال‌هاست که برای توسعه و ساخت جنگ‌افزارهای هسته‌ای نیز تلاش می‌کند.

چنان‌چه برخی از کشورهای در حال توسعه برای ایالات متحده آمریکا تهدیدی نباشند - که اکثراً نیز نیستند - لیکن می‌توانند بر موازنه نظامی منطقه‌ای تأثیر بگذارند و همسایگان کوچکتر و ناتوان خود را مورد تهدید قرار دهند. آقای آن. آرمسترانگ رییس هیأت مشورتی اطلاعات خارجی رییس جمهوری آمریکا در این مورد چنین اظهار می‌دارد: «وجود قدرتهای بزرگ منطقه‌ای مانند هند موجب شده‌اند که محیط سیاست خارجی پیچیده‌تر شود زیرا این قدرت‌ها، خواسته‌ها و آرمان‌های خود را به دور از تأثیرپذیری از ایالات متحده آمریکا دنبال می‌کنند».

در آینده نه چندان دور ممکن است که چین و ژاپن بار دیگر نقش‌های مستقل، فعال و غیرقابل پیش‌بینی را در صحنه روابط بین‌الملل ایفا نمایند. ایالات متحده آمریکا در دهه ۱۹۹۰ و قرن بیست و یکم با مسأله درک و شناخت ملت‌هایی روبرو خواهد بود که دارای تاریخ و فرهنگی کاملاً متفاوت با تاریخ و فرهنگ این کشور هستند و هر یک راه و روش خاص خود را در نگرش به مسایل سیاسی دنبال می‌کنند. تمایل و گرایش برای کاهش مجموعه شرایط مربوط به مسایلی که راه‌حل‌های ساده دارند از ویژگی‌های فرهنگ سیاسی آمریکایی‌هاست و این ویژگی موجب پیچیدگی فرایند تصمیم‌گیری می‌شود و تنظیم سیاست موفقیت‌آمیز را بیش از پیش غیرمحمتمل می‌سازد.

با این وجود ممکن است چنین به نظر آید که مناقشات با شدت کم در مقایسه با خطر نفوذ کمونیسم از اهمیت کمتری برخوردار است. معاون سیاسی وزیر دفاع آمریکا آقای پاول ولفوویتز چنین اعلام خطر می‌کند: «دشمنان و رقبای بالقوه سیاسی خود را در جهان سوم نبایستی از بُعد نظامی، کم‌اهمیت تلقی کرد». آقای ست کاروس از محققین کالج جنگ دریایی ایالات متحده آمریکا در این مورد چنین اظهار می‌دارد: «در جهان سوم، هر نوع تهدیدی در حد خود پدیده‌ای منحصر به فرد و کم‌نظیر خواهد بود». ارتش‌های جهان سوم نباید کم‌اهمیت تلقی شوند. از میان کشورهای جهان سوم حداقل ۱۲ کشور به بیش از یک‌هزار دستگاه تانک مجهز هستند و طبق

مطالعات وزارت دفاع « پیوند فزاینده میان تروریست‌ها ، شورشیان و سوداگران مواد مخدر ، پدیده‌ای مستند است ». چنین تهدیداتی است که ارتش آمریکا را به ستیز و جنگ فرامی‌خواند و ممکن است که اکنون ارتش آمریکا برای برخورد و رویارویی با آنها مجهز و آماده نباشد .

شورای امنیت ملی آمریکا ، نگرانی دوگانه‌ای را در ارتباط با جهان سوم بیان داشته است :

(۱) تولید و تکثیر فزاینده جنگ‌افزارهای پیشرفته در سراسر جهان سوم ، وجود موشک‌های بالستیکی با بُرد کوتاه و بُرد بلند ، جنگ‌افزارهای شیمیایی و در برخی موارد وجود جنگ‌افزارهای هسته‌ای ، به بسیاری از ملت‌ها چنان قابلیت یا توانی خواهند داد که مناقشات و درگیری‌ها را به جنگ‌های مهلک‌تر و مخرب‌تر مبدل سازند .

(۲) وجود چنین جنگ‌افزارهایی ممکن است به مسابقه تسلیحاتی در جهان سوم منجر شود . با توجه به نگرانی‌های یاد شده بالا و همان‌گونه که در ادبیات جاری دیده می‌شود ، این امکان وجود دارد که بی‌ثباتی کشورهای جهان سوم یا مناقشات و درگیری‌ها در این منطقه ، منافع امنیتی ایالات متحده آمریکا را با تهدید روبرو سازد . واقعیت این است که در جهان سوم ، رژیم‌های وجود ندارد که بتواند امنیت ارضی آمریکا را مورد تهدید قرار دهد . همچنین محدود رژیم‌هایی وجود دارند که فروپاشی آنها می‌تواند به گونه‌ای مؤثر ، چشم‌اندازهای آمریکا را برای بقای ملی کاهش دهد و از جمله رژیم‌های جهان سوم که فروپاشی آن می‌تواند برای آمریکا خطرناک باشد می‌توان به رژیم حاکم بر عربستان سعودی اشاره کرد .

قبل از تهاجم دوم آگوست ۱۹۹۰ عراق به کویت ، دولت بوش در ششم ژوئن ۱۹۹۰ «بمنظور بهبود امنیت کشوری دوست که نیرویی مهم برای ثبات سیاسی و پیشرفت در اقتصاد خاورمیانه بوده و هست» موافقت خود را با فروش چهار میلیارد دلار تجهیزات جنگی به عربستان سعودی اظهار داشت . حضور نظامی ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس برای دفاع از عربستان سعودی در برابر تجاوز احتمالی عراق ، عقد قرارداد برای فروش جنگ‌افزارهای پیشرفته و پشتیبانی‌های فنی از این کشور مجموعاً گویای این واقعیت است که عربستان سعودی و ذخایر عظیم نفت آن کشور برای ایالات متحده آمریکا حائز اهمیت حیاتی است .

مکزیک ، اسرائیل و کره جنوبی از دیگر رژیم‌های جهان سوم به‌شمار می‌آیند که مقامات رسمی ایالات متحده آمریکا - با توجه خاص به شرایط و عواملی که ممکن است بقایای موجودیت این رژیم‌ها را تهدید کند - خود را ملزم به استفاده از نیروهای نظامی برای حفظ آنها می‌دانند ، لیکن با توجه به تجارب تلخ جنگ ویتنام ، ایالات متحده آمریکا هرگز خود را با هیچ نوع جنگ و مناقشه‌ای درگیر نخواهد کرد مگر آن که از آمادگی لازم برای رویارویی با آن برخوردار باشد .

قبل از قبول هر نوع تعهد نظامی ، سیاستگذاران و رهبران ارشد و بلندپایه ایالات متحده آمریکا بایستی این سؤالات مهم و حساس را مطرح سازند که آیا ارزش دارد به چنین درگیری‌های نظامی تن در دهند؟ کشورهای در حال توسعه جهان سوم تا چه اندازه برای منافع ایالات متحده آمریکا اهمیت دارند؟ چرا ایالات متحده آمریکا باید نسبت به رویدادهای این کشورها مراقب و حساس باشد؟ پاسخ تمامی این سؤالات آن است که آمریکا در این کشورها دارای منافع اقتصادی است و حفظ این منافع با ثبات ، رشد و اعتماد به نفس تعدادی از ملل آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین بستگی دارد .

● تفکری نو در باره منابع و محیط

وابستگی متقابل ملتها از مهمترین و جالب‌ترین تغییرات و تحولاتی است که از جنگ جهانی دوم تاکنون شاهد آن بوده‌ایم . با این وجود ، عامه مردم آمریکا و بسیاری از سیاستگذاران ، این واقعیت را به خوبی درک نکرده‌اند که وابستگی متقابل ملتها موجب می‌شود که ایالات متحده آمریکا برای گسترش نفوذ خود در ورای مرزهای این کشور از لحاظ مالی ، اقتصادی و نظامی ، آسیب‌پذیرتر باشد . جراید و روزنامه‌های آمریکا توجه خود را بیشتر به مسایل تعدادی از قدرت‌های بزرگ جهان معطوف می‌دارند - مانند اختلافات تجاری آمریکا و ژاپن ، مذاکرات تسلیحاتی میان ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی ، ارزش نسبی مارک آلمان و ین ژاپن و نشست اقتصادی سران کشورهای گروه هفت - لیکن بایستی توجه داشت که کشورهای در حال توسعه نیز به سرعت به بازیگران مهمی در صحنه سیاست جهانی مبدل خواهند شد .

اهمیت اقتصادی وابستگی متقابل ایالات متحده آمریکا با دیگر ملل جهان کاملاً روشن و مشهود است . یکی از کارشناسان مسایل مربوط به کمک‌های خارجی ایالات

متحده در سخنرانی خود در انجمن بانکداری آمریکاییان در این باره چنین اظهار می‌دارد: «درک منافع مستقیم و اولیه‌ای که از طریق اعطای کمک به ملت‌های درحال توسعه نصیب ایالات متحده آمریکا می‌شود زیاد دشوار نیست. ملل درحال توسعه در مقایسه با کشورهای توسعه یافته، به استثنای کانادا، بازار صادراتی بزرگتری را برای ما فراهم می‌سازند... ملل درحال توسعه از لحاظ کالاها و مواد خام یک منبع بسیار مهم و ارزشمند برای آمریکا به‌شمار می‌آیند، منبعی که برای ظرفیت تولیدی و همچنین برای امنیت و کیفیت زندگی، حائز اهمیت حیاتی هستند... بسیاری از ملت‌های درحال توسعه از دوستان نزدیک و متحدین آمریکا هستند، با آمریکا در باره مسایل و موضوعات امنیتی همکاری می‌کنند و آمریکا را در سد کردن نفوذ و توسعه کمونیسم یاری می‌دهند. فقر بسیار زیاد به مانند زمینی است که برای پرورش و رشد گروه‌های چپ و راست رادیکال مناسب است. رشد و نمو این گروه‌ها می‌تواند به سهولت موجب ناآرامی شود و این امر برای همسایگان دور و نزدیک آمریکا بسیار گران تمام خواهد شد.»

همبستگی آمریکایی‌ها با جهان توسعه یافته، دارای شقوق مختلف سیاسی و اقتصادی است. همان‌گونه که یکی از رهبران خارجی پیشگویی کرده است، مسایل محیطی کشورهای فقیر بر کشورهای غنی نیز تأثیر خواهد گذاشت و در آینده‌ای نه چندان دور این مسایل بخاطر بی‌ثباتی سیاسی و آشفتگی به کشورهای غنی نیز تسری پیدا خواهند کرد. آقای جان ولش برون عضو ارشد انجمن منابع جهان در این باره چنین می‌گوید: «امنیت ملی ایالات متحده آمریکا با حمله از سوی هیچ‌یک از این کشورها تهدید نمی‌شود و تهدید آن چیزی نیست که ما بیهوده تحت عنوان مناقشات نظامی کشورهای درحال توسعه به دنبال آن هستیم. مسأله و مشکل بنیادی عبارت خواهند بود از اتحادهای سیاسی و امنیتی در جهان درحال توسعه که بطور فردی یا جمعی به نقش آمریکا و تصمیمات این کشور در ژئوپلیتیک جهانی شکل می‌دهند.»

آقای برون در این باره چنین ادامه می‌دهد: «مسایل محیطی و منابع، گاه علل مستقیم مناقشه و درگیری در داخل یک کشور و یا میان ملت‌ها به‌شمار می‌آیند، اما این مسایل دارای تأثیراتی غیرمستقیم مانند تخریب محیط، فشار و انفجار جمعیت نیز هستند. نیاز مبرم به منابع می‌تواند در بلندمدت، پیشرفت و توسعه دولت‌ها را در

معرض خطر جدی قرار دهد و موجب آشفتگی‌ها و ناآرامی‌های داخلی شود. «
 کارشناسان سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) اظهارات آقای برون را در باره
 مناقشات آتی تأیید می‌کنند. علاوه بر تنش‌هایی که بر سر مسأله منابع تأمین آب
 وجود دارد، این کارشناسان در مطالعات خود تحت عنوان «جمعیت، منابع و
 سیاست‌ها در جهان سوم» مناقشه و درگیری بالقوه‌ای را پیش‌بینی می‌کنند که از فشار
 بیش از حد جمعیت، مهاجرت و تخریب محیط زیست و منابع ناشی می‌شوند. این
 کارشناسان در گزارش تحلیلی خود اظهار می‌دارند که آشفتگی‌های ناشی از این عوامل
 در برخی موارد موجب به قدرت رسیدن حکومت‌های مستبدتر و در مواردی نیز به
 جنگ منجر خواهند شد. طبق نظر سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) برخورد و
 درگیری، به‌ویژه در جهان در حال توسعه، محتمل‌تر به نظر می‌رسد و می‌تواند به
 مناقشات و درگیری‌های مکرر منجر شود.

در دهه ۱۹۹۰ عوامل محیطی، یک مسأله مهم امنیتی خواهد بود و مسایل محیطی
 به مفهوم فیزیکی از رشد فزاینده‌ای برخوردار خواهند شد. این مسایل به سبب
 ارتباطشان با بقای ملی اعم از این که با تخریب منابع حیاتی، انهدام و نابودی منابع
 ارزشمند یا با سلامت جو مربوط باشند، بیشتر جنبه سیاسی خواهند داشت، از این رو
 ملت‌ها با تصمیماتی روبرو خواهند شد که مناقشه و درگیری را اجتناب ناپذیر خواهد
 ساخت. امروزه پیچیدگی فزاینده سیستم‌های جنگ‌افزار، تکنولوژی و اقتصاد
 بین‌الملل، مسایل بغرنج و ورای درک و استنباط شهروندان می‌باشند لذا درک مسایل
 زیست محیطی به آموزش و تربیت خاص نیاز دارد. محیط زیست سالم، اساسی‌ترین و
 حیاتی‌ترین نیاز انسان‌ها را تشکیل می‌دهد که آلوده‌سازی و تخریب آن می‌تواند به
 جنگ میان ملت‌ها منجر شود.

وقوع جنگ و مناقشه بیش از هر نقطه دیگر در جهان سوم محتمل است و این
 کشورها با داشتن دو سوم جمعیت جهان، ناخودآگاه با آلوده‌سازی محیط زیست آن را
 به قتلگاهی مبدل می‌سازند. ویرانی و زوال بنیان‌کن به اشکال مختلف رو به گسترش
 است که از آن جمله می‌توان به فرسایش خاک، تخریب جنگل‌ها، آلودگی محیط
 زیست، نابودی حیات وحش و احداث ساختمان بدون برنامه و با رشد فزاینده اشاره
 کرد که موجب آلودگی و تعفن شهرها می‌شوند. بسیاری از کشورهای جهان سوم فاقد

استانداردهای زیست محیطی یا دارای استانداردهای اندک هستند و در مواردی این استانداردها نیز رعایت نمی‌شوند.

برخی زمامداران کشورهای جهان سوم، تمامی هدف‌های خود را ساده‌اندیشانه تابعی از آرمان توسعه کشور قرار می‌دهند. این‌گونه الزامات و تعهدات مالی نه تنها خطراتی را متوجه این کشورها می‌سازد بلکه موجب خطر برای کشورهای همجوار نیز خواهد بود، لذا برنامه‌های کمک به این کشورها از جانب آمریکا یا از سوی سازمان‌های بین‌المللی باید با عنایت به حفظ سلامت محیط زیست همراه باشد. با این حال، هرگونه توصیه یا پیشنهادی از سوی منبع کمک‌دهنده ممکن است موجب رنجش و خشم زمامداران این کشورها شود.

با شروع دهه ۱۹۹۰ بسیاری از ایده‌ها و نظرات در باره روابط بین‌الملل، تحت فشار و علایق شناخت‌های جدید از محیط بین‌الملل به تدریج تغییر خواهند کرد و در نتیجه منظور نهایی از حفظ و نگهداری نیروهای نظامی ممکن است تغییر وضعیت از اعمال کنترل اراضی به جلوگیری از تغییرات ارضی باشد. در گذشته، عوارض مهم جغرافیایی همچون رودخانه‌ها و رشته‌کوه‌ها همیشه به‌عنوان موانعی نظامی تصور می‌شدند و به همین علت، ملت‌ها از این عوامل طبیعی برای مشخص کردن مرزهای جغرافیایی استفاده می‌کردند. سپس با تفکری تاکتیکی درصدد ساخت و توسعه ابزارها و وسایل لازم جهت عبور از آنها برآمدند. در آینده نیز علایق محیطی و منافع اقتصادی لزوم وحدت و همکاری برای حفظ محیط زیست را دیکته خواهد کرد. یک ملت ممکن است که برای بقای خویش، بیشتر مصلحت را در آن بداند که از یک طرح مهم آبرسانی با ایجاد قرارگاه‌های کوهستانی و انشعاب‌های مختلف آبرسانی استفاده نماید تا آن که از رودخانه‌ها به‌عنوان سد یا مانعی در برابر دشمن استفاده شود.

اقیانوس‌ها نیز از اهمیت تازه‌ای برخوردار خواهند شد به‌گونه‌ای که ارزش استراتژیکی آنها را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد. تجارت، بازرگانی و خطوط کشتیرانی مهم باقی خواهند ماند، اما اکنون باید به این موارد استفاده از اقیانوس‌ها، موارد دیگری را مانند استخراج سوخت و مواد معدنی، صید ماهی و گیاهان دریایی و حفظ موجودات زنده دریایی در برابر صید و کشتارهای بی‌رحمانه اضافه نمود. با توجه به علایق و شناختی که به آنها اشاره شد لازم است که ایده‌ها و نظرات در باره عواملی که

قدرت ملی را تشکیل می‌دهند دوباره بررسی شوند و علاوه بر عوامل سنتی مانند برتری تکنولوژیک ، قدرت سیاسی ، قدرت اقتصادی و قدرت نظامی ، مالکیت ذخایر بزرگ هوا و آب سالم نیز به آن اضافه شود .

● سیاست روسیه و جهان سوم

از آنجایی که رویدادها در اروپای شرقی و خاورمیانه برای همگان روشن است ، لذا نظام بین‌الملل در برابر تغییرات و تحولاتی سریع و غیرقابل پیش‌بینی قرار دارد . تهاجم به پاناما در دسامبر ۱۹۸۹ و استقرار نیروهای آمریکا در عربستان سعودی در اگوست ۱۹۹۰ مؤید آن است که ارتش ایالات متحده آمریکا از توان و آمادگی لازم برای پاسخگویی به بحران‌های بین‌المللی برخوردار است .

علی‌رغم بهبود روابط ایالات متحده آمریکا با شوروی ، مسایل مربوط به کشورهای جهان سوم برای آینده‌ای قابل پیش‌بینی به قوت خود باقی خواهند بود و این مسایل می‌توانند به عوامل تحریک‌کننده روابط تبدیل شوند . بنابراین ، توان بالقوه برای رویارویی با این مسایل نبایستی کاهش یابد زیرا ممکن است که این رویدادها به یک بحران نظامی ناخواسته منجر گردند .

با اینکه آقای گورباچف در زمان به قدرت رسیدن یعنی در سال ۱۹۸۵ قصد و نیت خود را نسبت به تغییر جهت سیاست خارجی شوروی به سمت جهان سوم اعلام کرد ، لیکن نامبرده در بیست و هفتمین کنگره حزب در سال ۱۹۸۶ اشاره نمود که مسکو قصد ندارد نیروهای نظامی زیادی را به مأموریت‌های خارج از کشور اعزام کند . در سال‌های اخیر ، ارسال و انتقال تجهیزات نظامی از سوی مسکو به جهان سوم ، به‌ویژه به خاورمیانه کاهش یافته است . علاوه بر این ضمن خارج شدن نیروهای ارتش شوروی از افغانستان ، سران شوروی توانستند که با آتش‌بس در آنگولا برطبق قرارداد کوبا ، به حضور بیش از ۵۰ هزار نیروهای نظامی کوبایی در جنوب آفریقا پایان دهند . سران شوروی همچنین به تثبیت اوضاع در خلیج فارس و جنوب شرقی آسیا یعنی عراق و ویتنام کمک کردند . چنین اقداماتی مؤید آن است که سران شوروی نسبت به استفاده از قدرت نظامی خود و کشورهای اقمار در جهان علاقه کمتری دارند .

منابع دیپلماتیک اعلام داشتند که سران شوروی ، منگیستو هایل ماریم

رئیس‌جمهور اتیوپی را وادار نموده‌اند که برای پایان دادن به جنگ داخلی سی‌ساله با اریتره راه حل سیاسی پیدا کند. سری مقالاتی که در روزنامه «کمونیست» منتشر گردید به سیاست اصلاح‌طلبانه گورباچف در باره جهان سوم اشاره داشت. برخی از زمامداران کشورهای جهان سوم از جمله فیدل کاسترو رئیس‌جمهور کوبا، جوز ادوارد و دوز رئیس‌جمهور آنگولا و منگیستو هایل ماریم رئیس‌جمهور اتیوپی اظهار داشتند که به نظر می‌رسد مسکو از اعطای کمک به متفقین خود عقب‌نشینی کرده است.

اعضای انستیتو اقتصاد جهان و روابط بین‌الملل آکادمی علوم شوروی به اعضای هیأت نمایندگی ایالات متحده آمریکا که در سال ۱۹۹۰ از مسکو دیدن می‌کردند اعلام کردند که مناقشات و درگیری‌های منطقه‌ای جنبه بومی دارند و شایسته نیست که جهان سوم به صحنه رقابت ابرقدرت‌ها مبتدل شود.

به طور خلاصه، روند رفتار شوروی در جهان سوم مؤید آن است که «مسکو کمتر به درگیری نظامی علاقه‌مند است و بیشتر خواهان ایفای نقش آشکار در ارائه راه‌حل‌های سیاسی برای رقابت‌های منطقه‌ای است». در ارتباط با ایالات متحده آمریکا، قراین و نشانه‌ها حاکی از آن است که مسکو تصمیم به نزدیکی بیشتر با ایالات متحده آمریکا و دروی جستن از عراق دارد. علی‌رغم شک و تردیدهای زیادی که وجود داشت، درنهایت سران شوروی، یکی از دولت‌های وابسته به خود را که مورد اعتماد و امین و نماینده مسکو در خاورمیانه بود به حال خود رها کردند.

● ارتش ایالات متحده آمریکا و جهان سوم

بعد از جنگ سرد، ارتش ایالات متحده آمریکا با یک محیطی پیچیده و با تهدیدات فزاینده بین‌المللی روبرو خواهد بود. قدرت نظامی به‌عنوان یک ابزار ضروری و اجتناب‌ناپذیر سیاست به‌قوت خود باقی خواهد ماند. شرایط و رویدادها در جهان سوم ممکن است ایالات متحده آمریکا را بر آن دارد که نیروهای نظامی خود را در مناطق خاصی از جهان مستقر سازد (مانند عملیات گرانادا در سال ۱۹۸۳ و تهاجم به پاناما در سال ۱۹۸۹). چنین عملیاتی باید برای عامه مردم آمریکا به تفصیل و برای جامعه بین‌المللی به اختصار توجیه و تشریح گردد. تأثیر افکار عمومی که از سوی رسانه‌های گروهی تغذیه می‌شوند امکان دست زدن به هر نوع جنگ حتی یک جنگ کوچک را نیز

محدود می‌سازد و در نتیجه بسیار دشوار خواهد بود تا بتوان نیروهای ارتش ایالات متحده آمریکا را در عملیات رزمی بلند مدت و با مقیاس بزرگ درگیر نمود، حتی در اولین ماه اعزام و استقرار نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا در عربستان سعودی، کنگره آمریکا نگران مدت عملیات بود و با این که حمایت و پشتیبانی مردم و کنگره آمریکا از اقدامات و تصمیمات بوش رییس جمهور آن کشور بسیار قابل ملاحظه بود با این وجود هر چه مدت اقامت نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا در عربستان سعودی طولانی‌تر شود به بهای جان و هلاکت آمریکایی‌ها منجر گردد، از میزان این پشتیبانی‌ها - با توجه به تجارب گذشته - به تدریج کاسته خواهد شد.

نقش فزاینده ارتش ایالات متحده آمریکا جهت رویارویی با مناقشات احتمالی جهان سوم به مفهوم واگذاری مأموریت‌هایی مقتضی و جدید به نیروهای کادر و ذخیره این کشور می‌باشد. ایفای چنین نقشی یا انجام چنین مأموریت‌های بسیار پیچیده به عوامل زیر بستگی دارد:

۱ - مخاطره آمیز بودن پایگاه‌های خارجی از بُعد سیاسی

۲ - سبک بودن تجهیزات عده‌هایی که می‌توانند از طریق هوا به محل مأموریت محوله اعزام گردند.

لذا ایفای چنین نقش یا انجام این گونه مأموریتی بسیار سؤال برانگیز خواهد بود. درگیر ساختن تفنگداران ایالات متحده آمریکا با چنین مأموریتی، نقش ارتش این کشور را در ارتباط با مناقشات و درگیری‌های نظامی در جهان سوم پیچیده‌تر خواهد ساخت. در باره استفاده از تفنگداران دریایی برای انجام مأموریت‌های اضطراری، سخن بسیار گفته شده است و این گویای این واقعیت است که تفنگداران دریایی با قابلیت محدود لیکن مهم طراحی و برای انجام عملیات دور از ساحل سازماندهی نشده‌اند و فاقد پایگاه لجستیکی هستند. یکی از ژنرال‌های ارتش در این باره چنین می‌گوید: «هرگاه تفنگداران دریایی بخواهند در خشکی بجنگند باید به پشتیبانی‌های لجستیکی نیروی زمینی متکی باشند و سیستم فرماندهی و کنترل تفنگداران دریایی نیز با محدودیت‌های زیاد و مهمی روبرو هستند.»

پاسخگویی به الزامات و تعهداتی که ایالات متحده آمریکا و نیروهای نظامی آن کشور ملزم به اجرای آنها هستند، مستلزم وجود نیروهای زیر است:

الف) ترکیبی از نیروهای مستقر در ایالات متحده آمریکا و نیروهای مقدم
ب) ترکیب مطلوب یا مناسبی از نیروهای کادر و ذخیره و نیروی کار غیرنظامی ماهر
پ) نسبت مطلوب یا مناسبی از یگان‌های رزمی، پشتیبانی رزمی و
پشتیبانی خدمات رزمی

ت) ترکیبی از نیروهای سنگین و سبک عملیات ویژه

نیروهایی که در بالا به آنها اشاره شد، معرف ساختار نیروی نظامی آمریکا است. حفظ و نگهداری این نیروها در آینده، مستلزم انجام اصلاحات و تعدیل لازم توسط فرماندهی ارتش است که بایستی برای حفظ و نگهداری یک نیروی قابل اعتماد جهت برخورد با جهان سوم کوشش شود.

● درس‌هایی از گذشته

ارتش آمریکا در دهه ۱۹۹۰ در چه مناقشاتی حضور خواهد یافت؟ تنها کسانی می‌توانند در این مورد به اندیشه و موشکافی پردازند که خود را نسبت به محیط‌های مناقشه و درگیری آینده، علاقه‌مند بدانند. در ارتباط با محیط‌هایی که ارتش ایالات متحده آمریکا در دهه ۱۹۹۰ در آنها حضور خواهد داشت می‌توان با بررسی و مروری بر نوع مناقشاتی که این کشور در پنج دهه گذشته با آنها درگیر بوده است، به نتایج غیررسمی ولی مطمئنی دست یافت.

ایالات متحده آمریکا از سال ۱۹۴۵ تاکنون با دو جنگ مهم درگیر بوده است، جنگ کره و جنگ ویتنام که هر دو جنگ، خارج از محدوده اروپا روی داده‌اند و از نوع مناقشات یا جنگ‌هایی با شدت محدود و برای مقابله با دشمنانی بوده است که فاقد قدرت هسته‌ای بوده‌اند. از دیگر موارد مهم استفاده از قدرت نظامی ایالات متحده آمریکا که در خارج از اروپا روی داده است می‌توان به مداخله این کشور در جمهوری دومینیکن در سال ۱۹۶۵، مأموریت نجات میاکوئز در سال ۱۹۷۵، مأموریت ناموفق نجات گروگان‌های آمریکایی در ایران در سال ۱۹۸۰، استقرار تفنگداران دریایی در لبنان در سال ۱۹۸۲، حمله به گرانادا در سال ۱۹۸۳، حمله هوایی علیه لیبی در سال ۱۹۸۳، مداخله در امور پاناما در سال ۱۹۸۹ و استقرار نیروهای آمریکا در عربستان سعودی در سال ۱۹۹۰ اشاره کرد.

از نیروهای نظامی آمریکا در شرایط مطلوب و برای مقاصد زیر استفاده شده است :

- ۱ - جلوگیری از تجاوز کمونیست‌ها به کشورهای دوست یا متحد آمریکا .
- ۲ - جلوگیری از سقوط حکومت‌های دوست یا متحد توسط نیروهای بومی یا نیروهای خارجی با این استنباط که آنان دشمنان یا مخالفین منافع امنیت منطقه‌ای آمریکا هستند .
- ۳ - بازگرداندن آمریکایی‌های ربوده‌شده و کسانی که سلامت آنها از سوی دولت‌های متخاصم یا کشورهای حامی سازمان‌های تروریستی در معرض خطر بوده‌اند.

علل و عواملی که در بالا به آنها اشاره شد در طول دهه ۱۹۹۰ نیز می‌تواند ملاک و مبنایی برای تصمیم‌گیری جهت استفاده از نیروهای نظامی آمریکا در ورای مرزهای این کشور باشد . آمریکا در تهاجم به پاناما اهداف زیر را پیگیری می‌کرد :

- حمایت و حفظ جان آمریکاییان مقیم پاناما .
- دستگیری ژنرال مانوئل انتونیونوریگا و بازگرداندن او به آمریکا جهت محاکمه به اتهام قاچاق مواد مخدر .
- تأمین کانال پاناما .
- اعاده حکومتی منتخب به شیوه دموکراسی .

در مورد محیط و شرایط عملیاتی که نیروهای نظامی آمریکا با آن روبرو بوده‌اند می‌توان گفت که این عملیات در سه ویژگی زیر که آنها را از جنگ متعارف متمایز می‌سازد با یکدیگر مشترک بوده‌اند :

○ اولاً ، عملیات در فاصله‌ای بسیار دور از ایالات متحده آمریکا هدایت می‌شد که این نوع عملیات ، خود تأکیدی است بر اهمیت تحرک استراتژیکی و توان حمل و نقل نیروها به صحنه‌های عملیات و تأمین راه‌های دسترسی به سواحل (از لحاظ بُعد فاصله، گرانا، پاناما و دومینیکن مستثناء هستند).

○ ثانیاً ، اکثر عملیات در مناطقی ناهموار با پوششی از درختان و بوته‌ها و کمبود جاده در مناطق مسکونی صورت پذیرفته است که این عوامل ، دستیابی به اهداف و حرکت‌های سطحی را محدود نموده و مانع کاربرد قدرت هوایی را مانع می‌شدند . هنگام کاربرد و استقرار نیروها در عربستان سعودی ، گرمای شدید و طوفان شن موجب

گردید که بسیاری از سیستم‌های جنگ‌افزار و تکنولوژی‌های پیشرفته که برای رزم با روسیه طراحی شده بودند از کار بیفتند، لذا سیستم‌های بسیاری چون موشک‌های ضدتانک هلی‌فایر و سیستم دفاع هوایی پاتریوت که تاکنون در صحنه‌های نبرد مورد استفاده قرار نگرفته‌اند نمی‌بایست تا زمانی که کارایی آنها در صحنه‌های رزم به اثبات نرسیده است مورد استفاده قرار گیرند.

O ثالثاً، وجه تشابه دشمنانی که با آنها روبرو بوده‌ایم. بسیاری از آنان دارای صورت‌بندی پیاده نظام و یا گروه‌های تروریست بودند، لیکن از انضباطی بسیار خوب و آموزش عالی برخوردار بوده و در بسیاری از مناطق به شیوه غیرمتعارف می‌جنگیدند. آنها از پشتیبانی دریایی و هوایی محروم و فاقد توان لازم برای مداخله در عملیات زمینی یا قطع خطوط ارتباط استراتژیک آمریکا بوده‌اند (این ویژگی در مورد حمله به لیبی و عملیات سپر صحرا صادق نمی‌باشد چرا که نیروهای متعارف لیبی به هنگام حمله هوایی به آن کشور مورد استفاده قرار نگرفت و نیروهای متعارف عراق نیز ممکن است که هرگز مورد استفاده قرار نگیرند).

ساده‌اندیشی است که آینده را دنباله و ادامه گذشته بدانیم، لیکن دلایل روشنی وجود دارد که باور کنیم مناقشات و جنگ‌هایی که نیروهای آمریکا در آینده با آنها روبرو خواهند شد از نوع مناقشات یا جنگ‌هایی نخواهند بود که در بالا به آنها اشاره گردید و بایستی به این گونه مناقشات، اهداف نظامی غیرمتعارف دیگری چون برخورد با سوداگران مواد مخدر و تروریست‌های بین‌المللی نیز اضافه شود.

در سوم نوامبر سال ۱۹۸۹ وزارت دادگستری و دفتر کنسول حقوقی آمریکا اعلام داشت که قانون پُس کمی‌ت‌انفرسی (قانون قدیمی که ارتش را از دستگیری مظنونین جنایی یا از انجام دیگر عملیات اجرای قانون منع می‌کند) در ورای مرزهای آن کشور کاربرد ندارد. این مصوبه بدان معناست که از این پس، درها برای انجام اقدامات نظامی ورای مرزها باز خواهد بود.

اکنون که نبردها در نیکاراگوئه و السالوادور فروکش کرده‌اند ممکن است که بار دیگر جنگ تازه‌ای در این منطقه روی دهد. به همین دلیل و بنا به پیشنهاد دولت و تصویب کنگره آمریکا، در دهه ۱۹۹۰ مبلغ ۳۶ میلیون دلار برای مبارزه با قاچاق مواد مخدر تخصیص داده خواهد شد. یک نویسنده آمریکایی، کمک مذکور را رشوه و کمکی

سنجیده و بیهوده و یک جنگ کوکائین می‌داند. ایالات متحده آمریکا ممکن است که خود را به یکی از زشت‌ترین جنگ‌ها یا مناقشات نظامی جهان یعنی جنگ میان حکومت و سند رولومینوسو (چریک‌های مائوئیست راه روشن) درگیر و آلوده سازد. یکی از مقام‌های وزارت امور خارجه آمریکا در این باره چنین می‌گوید: «شما بدون جنگ و نبرد نمی‌توانید با چریک‌های راه روشن و با قاچاق مواد مخدر در پرو مقابله کنید». یک کارشناس مسایل پرو که دارای ارتباطات نظامی گسترده در زمینه اعلام خطرهای آن کشور می‌باشد نیز در این باره چنین اظهار می‌دارد: «ما در پرو نه تنها در معرض خطر یک جنگ مواد مخدر هستیم بلکه وقوع یک جنگ شورشی نیز ما را تهدید می‌کند».

دولت بوش قصد داشت که با تنظیم یک استراتژی هوشیارانه و اعطای مبلغ پانصد میلیون دلار کمک نظامی به کلمبیا، بولیوی و پرو، جنگ مواد مخدر را به یک جنگ نظامی مبدل سازد. در این مورد خاص بایستی توجه داشت که اعطای کمک‌های بیشتر، کمترین تأثیر را بر جنگ مواد مخدر دارا خواهد بود، اما خطر بزرگتر آن است که آمریکا در جنگ کوچک‌تری و با انگیزه و هدف خاص، خود را درگیر سازد، جنگی که توان کنترل آن را ندارد.

برخورد مؤثر با تروریسم بین‌الملل و مقابله با خطری که منافع امنیتی آمریکا را تهدید می‌کند مستلزم آن است که آمریکا نیروهای دلتای خود را حفظ کند و در نبرد و مقابله با تروریسم بین‌الملل شرکت جوید. طبق آخرین اطلاعات بدست آمده، اقدامات تروریستی در سراسر جهان رو به کاهش است، البته این بدان معنی نیست که ایالات متحده آمریکا از این بابت آسوده خاطر باشد زیرا تروریسم در عصر حاضر، تهدیدی مستمر و مداوم است.

رویدادهای اخیر آمریکای مرکزی و فلیپین، زوال و ناامنی محیط سیاسی و اقتصادی صحرای آفریقا و لزوم رویارویی با عراق در ارتباط با کویت، مجموعاً عواملی هستند که منابع و نیروهای عظیمی را برای انجام اقداماتی به سبک عملیات پاناما و انجام عملیات نظامی بلندمدت در آفریقا، خاورمیانه و دیگر مناطق جهان سوم طلب می‌کند و اقدام نظامی آمریکا علیه نیروهای نظامی عراق یا انجام عملیات احتمالی علیه رژیم کاسترو در کوبا بایستی ناچیز و نادیده انگاشته شود.

ضرورت طرحریزی نیروهای مسلح بعد از جنگ سرد ، طراحان نظامی را بر آن می‌دارد که تغییرات و تحولات محیط بین‌الملل و انواع تنش‌ها ، خشونت‌ها و مناقشات را که ممکن است در مناطق مختلفی از جهان با آنها روبرو شوند مورد بررسی و تحلیل قرار دهند .

● بررسی منطقه‌ای

○ اروپا: طی سالیان متمادی ، حضور و استقرار بخش عظیمی از نیروهای نظامی آمریکا در اروپا نمونه‌ای از تعهد و عزم راسخ این کشور در حمایت از اروپا و به عنوان بخشی از نیروهای متعارف این کشور بوده است که با قصد و نیت کمک به بازدارندگی و جلوگیری از حمله پیمان ورشو به اروپای غربی صورت گرفته است . البته تا زمانی که وقوع چنین خطری از جانب نیروهای پیمان ورشو محتمل بود ، استقرار نیروهای آمریکا در قاره اروپا برای حفظ امنیت اروپای غربی مهم و حیاتی تلقی می‌شد لیکن با توجه به چشم‌اندازهای استراتژیکی ، از این پس ایفای چنین نقشی برای ایالات متحده آمریکا متصور نیست .

از آنجایی که خواسته‌های اروپاییان از این پس محرکی برای طرحریزی نیروی آمریکا نخواهد بود ، لذا سه سؤال مهم در ارتباط با ساختار نیرویی آتی این کشور مطرح می‌گردد :

۱ - چه نیروهای فعالی از ارتش ایالات متحده آمریکا باید در صورت لزوم به ناتو تخصیص داده شود ؟

۲ - نیروهای ذخیره آمریکا چه نقشی را بایستی در اروپا عهده‌دار گردند ؟

۳ - آیا اروپا مسؤلیت بزرگتری را برای دفاع از خود می‌پذیرد ؟ اگر چنین است ، چه وقت و چگونه ؟

این نشانه‌ها و قراین حکایت از آن دارند که در دهه ۱۹۹۰ خروج نیروهای آمریکایی مستقر در اروپا محتمل است و لذا مسائل زیر نیز مطرح می‌گردند :

اولاً ، ایالات متحده آمریکا به هنگام وقوع یک بحران در اروپا که آغازگر آن شوروی خواهد بود ، تعهد و اراده خود را در مورد اعزام نیروهای نظامی به اروپا چگونه نشان خواهد داد ؟

با توجه به تغییرات و تحولاتی که در بسیاری از کشورهای اروپای شرقی روی داده است و جریان دارد، احتمال می‌رود که فقدان ثبات سیاسی هر یک از این حکومت‌ها باعث وقوع بحران در اروپا گردد. طبق تعبیر و تفسیر مسکو و به نقل از روزنامه واشنگتن پُست، حرکت نیروهای آمریکا به اروپا از دیدگاه سران کاخ کرملین نشانه قریب‌الوقوع بودن یک جنگ در اروپا خواهد بود و در چنین وضعیتی احتمالاً مسکو با دعوت از متحدین خود در انجام یک حمله، پیش‌دستی خواهد کرد.

ثانیاً، آیا نیروهای مهم و قابل ملاحظه‌ای را که جرج بوش رییس‌جمهوری آمریکا وعده داده بود که در اروپا باقی خواهند ماند، قادر به تضمین بازدارندگی قابل اعتماد خواهند بود؟

پاسخگویی به این قبیل سؤالات، مستلزم آن است که همزمان با تصمیم‌گیری برای کاهش نیروهای ارتش آمریکا، در این باره نیز بررسی و اندیشه شود و مهم‌تر آن که هم‌اکنون زمان آن فرارسیده است که اروپا قدم پیش‌گذارد و مسؤولیت اولیه را برای دفاع از خود بپذیرد و چنین مسؤولیتی در مرحله اول به عهده نیروهای آلمان و فرانسه خواهد بود. جیمز ارشلزینگر وزیر دفاع پیشین، مدیر سیا و وزیر انرژی آمریکا در برابر کمیته نیروهای مسلح سنای آمریکا در این مورد اظهار می‌دارد: «اکنون ایجاب می‌کند تا منشور "نیروی باقیمانده" را که مورد تمایل و خواست طرف‌های اروپایی ماست، مورد بحث قرار دهیم. وجود این نیروها در اروپا می‌تواند نمونه‌ای از تعهدات و عزم راسخ آمریکا در برابر محیط بین‌الملل و پایگاهی لجستیکی برای بازگشت نیروهای آمریکا به اروپا (در صورت ضرورت) باشد. نیروی باقیمانده پس از کاهش حضور روسیه، به عنوان بخشی از نیروهای آمریکایی مستقر در اروپا خواهد بود.

کشورهای اروپایی از لحاظ اقتصادی و سیاسی در باره مسایل گوناگون با آمریکا اختلاف‌نظر فاحش دارند. از مهمترین این اختلافات می‌توان به مشاجرات بر سر صدور گوشت به اتحادیه اروپا و مسأله دادن یارانه به کشاورزان اشاره کرد که تا حدودی به موافقتنامه تعرفه و تجارت (GATT) خدشه وارد کرده است. دیگر موارد اختلاف عبارتند از:

۱ - چگونگی پاسخگویی به روسیه

۲ - تجزیه اتحاد جماهیر شوروی

۳ - آینده ناتو

۴ - وحدت آلمان

۵ - کنترل تسلیحات

۶ - مشارکت متحدین تحت عنوان تلاش چند ملیتی علیه صدام حسین

مشاجره بر سر پاسخگویی به روس‌ها که از سوی افکار عمومی اروپاییان نیز به شدت حمایت می‌شود، باعث اختلاف و ایجاد شکاف در داخل ناتو و میان اعضای آن شده است. استقرار موشک لانس را می‌توان آخرین نمونه از مسایل داخلی اتحادیه آتلانتیک به‌شمار آورد که سرانجام با موافقت بوش مبنی بر عدم استقرار این موشک‌ها در اروپا منتفی گردید.

این مشاجرات و اختلافات در بلندمدت به کجا خواهد انجامید؟ گرچه وضعیت و رویدادهای خاص را نمی‌توان پیشگویی کرد، اما منطقه‌ای شدن اروپا برای امنیت این قاره حائز اهمیت فراوان است. با توجه به حرکت اروپا به سمت همگرایی سیاسی و اقتصادی، ممکن است چنین تصور شود که ایالات متحده آمریکا در آینده برای منطقه اروپا از اهمیت کمتری برخوردار خواهد بود و از این پس تضمین‌کننده بقای اروپای آزاد - یعنی ایالات متحده آمریکا - از دیدگاه اروپاییان یک رقیب خواهد بود تا یک حامی. حتی ممکن است که آمریکا از دیدگاه اروپاییان، یک رقیب اقتصادی به‌شمار آید تا یک متحد واقعی. نفوذ سیاسی ایالات متحده آمریکا در اروپا به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاهش خواهد یافت و در مرحله نخست، جای این کشور را آلمان، فرانسه و انگلیس خواهند گرفت. بدون حضور آمریکا بایستی جدال و مشاجرات شدیدی را در درون ناتو انتظار داشت.

در دهه ۱۹۹۰ ممکن است آمریکا مجبور باشد که با فراهم شدن زمینه انحلال ناتو، نقش تماشاچی را ایفا کند یا وادار شود که مأموریت خود را مورد تعریف مجدد قرار دهد. نظراتی چند در باره نقش ناتو در عصر بعد از جنگ سرد مطرح شده است، لیکن در این باره که ناتو چه نقشی را باید ایفا کند هنوز اجماع نظری وجود ندارد. انحلال پیمان ورشو علل و دلایل وجودی ناتو را زیر سؤال برده است و در بحران عراق نیز ناتو بیشتر نقش یک تماشاگر را ایفا می‌کرد زیرا منشور پیمان آتلانتیک شمالی این اتحادیه را از برخورد با هر نوع مناقشه و درگیری خارج از حوزه عمل خود منع می‌کند.

مسایل درونی ناتو از جمله عواملی هستند که اندیشه دفاع منطقه‌ای اروپا و شاید ایجاد یک نیروی دفاع متحداورپایی را تقویت می‌کند. برخی کارشناسان و متخصصین، پا را از این نیز فراتر نهاده و اروپایی کردن جنگ هسته‌ای را پیش‌بینی می‌کنند. احتمال می‌رود که چنین سناریویی با خروج نیروهای آمریکا از قاره اروپا توسط تمامی اعضای اتحادیه اروپا دنبال شود.

○ آسیا: ایالات متحده آمریکا، گیج و حیران از تغییرات و تحولات سریع در اروپا، رویدادهای مهم آسیا را - علی‌رغم اهمیت فزاینده این منطقه برای بهبود اقتصاد خود - ندیده گرفته است. این روزها سؤالات زیادی در باره علل و حکمت وارد ساختن فشار به ژاپن جهت افزایش هر چه بیشتر بودجه دفاعی آن کشور (که بودجه نظامی آن مقام سوم را در میان کشورهای جهان داراست) و شکایت‌ها و گله‌ها در باره رفتار این استعمارگر سابق نسبت به متحدین کلیدی آمریکا (کره جنوبی و مردم فلیپین) ورد زبان هاست.

ژاپن از لحاظ رشد و توسعه اقتصادی، روندی را در روابط بین‌المللی ارائه می‌دهد که روندی جهانی تشخیص داده شده است. با عنایت به این که قدرت اقتصادی، کلید موفقیت ملی است، سیاست‌ها و توان عالی بهره‌وری حکومت سوداگر ژاپن سبب شده است که ژاپنی‌ها رهبری جدید جهان را از آن خود سازند. در دهه‌های آینده احتمالاً نفوذ ژاپنی‌ها در صحنه روابط بین‌الملل به مانند وضعیت رهبری بین‌المللی آنان از رشد فزاینده‌ای برخوردارهای خواهند شد به گونه‌ای که با شایستگی مقام اقتصادی آنان برابری خواهد کرد.

برخی منتقدین آمریکایی، ژاپنی‌ها را به‌عنوان نمونه بارزی از افول آمریکاییان نسبت به بقیه جهان دانسته‌اند، با همه این احوال، وضعیت واقعی آمریکا قابل بحث و تأمل است. بدیهی است که در آینده، قدرت اقتصادی نسبت به قدرت نظامی در روابط جهانی از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد بود. نفوذ و تأثیرگذاری ایالات متحده آمریکا بر دیگر ملت‌ها به توان این کشور در صحنه رقابت اقتصادی بستگی خواهد داشت و کمک نظامی آمریکا به ژاپن در اولویت دوم قرار خواهد گرفت. به هر حال، کمک به دفاع ملی ژاپن لازم‌الاجرا است و تجارت و معاملات مالی از علایق اولیه آمریکا به‌شمار می‌آیند.

آیا ژاپن در آینده‌ای قابل پیش‌بینی در صدد خواهد بود که قدرت اقتصادی خود را با قدرت نظامی پیوند دهد و در صدد توسعه‌طلبی باشد؟ چنانچه ژاپن، پیشرفت و سعادت خود را به‌عنوان آرمانی برتر بداند هرگز به چنین کاری دست نخواهد زد، لیکن با توجه به سنت دیرینه نظامی‌گری در ژاپن، احیای چنین روحیه‌ای در آن کشور متصور است. اختلاف‌نظر در باره قدرت نظامی ژاپن و این موضوع که ژاپن چگونه بایستی در جریان بحران عراق - از طریق اعزام نیرو - مداخله کند، مورد بحث و جدال شدید رهبران سیاسی این کشور بوده است. این بحث و جدال از نقطه نظر برخی صاحب‌نظران، فرصتی ایجاد کرده است که نقشی دیگر برای ژاپن - ورای نقش این کشور به‌عنوان یک ابرقدرت اقتصادی - تعریف و تعیین شود.

در مقایسه با آلمان که از مسایل گذشته خود در جنگ جهانی دوم فارغ است، ژاپن هنوز به خاطر خشونت و رفتار بی‌رحمانه زمان جنگ، مورد انزجار و تنفر همسایگان خود می‌باشد. چون نخست‌وزیر تایلند، چاتیک‌های چون و لی‌کوان‌یو از سنگاپور بر این باورند که آمریکا، هیولا یا غولی را در منطقه بوجود آورده است. آنان خواستار این هستند که آمریکا به حضور نظامی خود در منطقه به‌عنوان وزنه‌ای در برابر ژاپن ادامه دهد و این نگرانی و باور کسانی است که ژاپن را جایگزین اتحاد جماهیر شوروی سابق به عنوان دشمن اولیه آمریکا می‌دانند.

برخی از رهبران نظامی آمریکا معتقدند که ایالات متحده آمریکا بایستی در دهه ۱۹۹۰ برای جلوگیری از نظامی شدن مجدد ژاپن به حضور نظامی خود در آسیا ادامه دهد. طبق اظهارات ژنرال هانری. سی‌استاک‌پل فرمانده تفنگداران آمریکایی مستقر در ژاپن، چنانچه نیروهای آمریکا از منطقه خارج می‌شوند، ژاپن به تقویت آن چیزی می‌پرداخت که یک قدرت نظامی بسیار قوی و نیرومند نامیده می‌شود. ژنرال استاک این مورد اضافه می‌کند: «هیچ‌یک از همسایگان ژاپن خواهان مسلح شدن مجدد این کشور نیستند، بنابراین اگر قرار بود که آمریکا از پیمان امنیتی آمریکا - ژاپن کنار رود، در چنین حالتی مسلماً ژاپن به عاملی برای ایجاد بی‌ثباتی در آسیا تبدیل می‌گردید.» کره جنوبی با کمک آمریکا و ژاپن به یک کشور صنعتی تبدیل شده و اکنون مازاد تجاری مستمر این کشور موجب تنش میان حکومت‌های آمریکا و کره گردیده و فشار آمریکا برای بازکردن بازارهای حمایت‌شده کره، سبب تحریک احساسات ضدآمریکایی

در آن کشور شده است. این روند ممکن است تا آینده قابل پیش‌بینی نیز ادامه یابد و می‌تواند به خروج نیروهای آمریکایی از آن کشور منتهی شود.

مناقشه و درگیری، احتمالاً در سراسر آسیا به‌ویژه در شبه جزیره کره ادامه خواهد یافت. کره شمالی به‌عنوان یک کشور منزوی و دشمن آمریکا در منطقه باقی خواهد ماند. همچنین توان بالقوه‌ای برای جنگ و درگیری میان پاکستان و هندوستان وجود دارد. مسایل داخلی در تعدادی از کشورهای آسیایی، ثبات سیاسی آنها را تهدید می‌کند و شورش و طغیان علیه رژیم‌های حاکم در تعدادی از کشورهای آسیایی ادامه خواهد داشت. تجارت موادمخدر نیز به مانند آمریکای لاتین به بی‌ثباتی سیاسی در آسیا کمک خواهد کرد.

یکی از متخصصین و کارشناسان آسیایی ایالات متحده چنین می‌گوید: «ایالات متحده آمریکا، سیاست جدیدی را برای منطقه تنظیم و اتخاذ نکرده است» در حالی که به تهیه و تدوین چنین سیاستی نیاز مبرم می‌باشد، زیرا متحدین آمریکا در آسیا، رهنمودهای لازم را در باره شوروی از آمریکا دریافت می‌کنند. آقای چنی وزیر دفاع آمریکا در گشت‌وگذار دو هفته‌ای خود در آسیا در فوریه ۱۹۹۰ اظهار داشت که «روسیه به‌عنوان یک تهدید جدی در اقیانوس آرام باقی خواهد ماند و هیچ تغییری و دگرگونی که بتواند با فروپاشی پیمان ورشو برابری کند در آسیا به چشم نمی‌خورد». آقای چنی همچنین گفت که «نیروهای آمریکا، نقشی دیگری ورای جنگیدن با کمونیسم در آسیا عهده‌دار می‌باشد و اگر قرار بود که نیروهای مقدم آمریکا از منطقه آسیا و اقیانوس آرام خارج شوند این امر به‌سرعت در منطقه، ایجاد خلاء می‌کرد». او اضافه می‌کند «مطمئناً می‌توان یک سری مسابقه تسلیحاتی منطقه‌ای و برهم‌زننده ثبات و همچنین تنش‌افزاینده و جنگ و درگیری احتمالی را در این منطقه انتظار داشت». آقای چنی علاوه بر تهدید نظامی روسیه به پنج خطر دیگر برای توجیه تداوم حضور نظامی آمریکا در آسیا اشاره می‌کند:

۱ - تهدید از سوی کره شمالی

۲ - بی‌ثباتی بالقوه در کره شمالی، برمه، ویتنام، کامبوج و چین که موجب تغییرات

و دگرگونی داخلی خواهند شد.

۳ - ظهور هند و چین به‌عنوان قدرت‌های منطقه‌ای

۴ - ستیز و برخوردهای سرزمینی که به احتمال زیاد با خروج نیروهای آمریکا از منطقه شعله‌ور خواهند شد .

۵ - گسترش تکنولوژی موشک‌های بالستیک و جنگ‌افزارهای هسته‌ای

به هر حال ، حضور نظامی شوروی در آسیا هنوز نگران‌کننده است . قراین و شواهد گویای آن است که استراتژی شوروی به سرعت در حال تغییر است . مسکو ، عقب‌نشینی دویست هزار نفر از نیروهای خود را از مرزهایش با چین آغاز کرده است . همچنین سران روسیه هواپیماهای بسیار پیشرفته میگ ۲۳ خود را از پایگاه کمبریج ویتنام خارج نموده‌اند . ناوهای جنگی روسیه مستقر در ولادی‌وستک و پتروپاولیک کمتر به گشت‌زنی در دریا می‌پردازند . برخی کارشناسان آسیایی بر این باور بوده‌اند که گورباچف در دیدار خود از توکیو در ماه آوریل ۱۹۹۱ اختلافات و مناقشات دیرینه بین ژاپن و روسیه را بر سر جزایر کوریل (چهار جزیره ژاپنی کوچکی که در جنگ جهانی دوم توسط نیروهای روسی تصرف شده بود) در برابر اخذ تکنولوژی ژاپنی و سرمایه حل خواهد کرد .

به نشانه آب شدن یخ‌ها در روابط ژاپن با شوروی ، آژانس دفاعی ژاپن ، واژه اعلام خطر در باره تهدید شوروی را از کتاب سفید دفاعی که هر سال به ارزیابی تهدیدات و خطرات علیه امنیت ژاپن می‌پردازد حذف کرده است . این تغییر رفتار ، دو هفته بعد از سفر ماه سپتامبر ۱۹۹۰ وزیر امور خارجه شوروی به مسکو که برای بحث در باره دیدار آینده گورباچف انجام شده بود صورت گرفت . با این که مسکو تا چندی قبل به ارسال جنگ‌افزار به کره شمالی ادامه می‌داد ، لیکن اخیراً از ارسال سلاح‌های مهم به پیونگ‌یانگ خودداری کرده است . رادیو مسکو در پخش برنامه خود به زبان کره‌ای ، کیش شخصیت پرستی کیم ایل‌سونگ رهبر کره شمالی را آشکارا مورد استهزاء قرار داده است . برخی کارشناسان مسائل سیاست خارجی ، ملاقات ماه ژوئن ۱۹۹۰ گورباچف و پرزیدنت تاوو از کره جنوبی را در سانسفرانسیسکو ، مقدمه‌ای برای شناسایی کره جنوبی توسط شوروی می‌دانند که شناسایی کامل را متعاقباً به دنبال خواهد داشت و این به مفهوم انزوای بیشتر کره شمالی خواهد بود .

○ آمریکای لاتین : آمریکای لاتین تحت تأثیر بسیاری از همان مسائل و ناسازگاری‌های زیانبار است که بسیاری از دیگر کشورهای جهان از آنها رنج می‌برند .

ملغمه‌ای از خصومت‌ها و رقابت‌های قومی، حجم عظیم بدهی‌های خارجی، اقتصاد متزلزل، سوداگری موادمخدر، تولید و تکثیر جنگ‌افزارهای گوناگون و خشونت و بی‌ثباتی در کشورهای آمریکای لاتین به چشم می‌خورد. بهره‌برداری از این مسائل توسط گروه‌های سیاسی انقلابی مانند M-19 (کلمبیا) سندرو لومینوسو (پرو) و لُودویژ لاپاتریا (آرژانتین) می‌تواند امنیت مردم غیرنظامی و مشروعیت حکومت‌ها را مورد تهدید قرار دهد.

در آمریکای لاتین، مشکلات اقتصادی برای دهه‌های متمادی نگران‌کننده خواهد بود. حرکت‌های اخیر که به سمت دمکراتیک شدن آغاز شده، به علت بدهی‌های عظیم خارجی به شدت مورد تهدید قرار گرفته و باعث بی‌ثباتی اقتصادی گردیده است. با بدتر شدن وضعیت اقتصادی، بسیاری از مردم آمریکای لاتین به سمت فقر کشیده خواهند شد و وجود توده‌های عظیم مردم فقیر و دورنمای تاریک اقتصادی ممکن است به طغیان و قیام علیه نظام‌های حاکم منجر شود. در بیست سال آینده، مسائلی نظیر رویدادهای اخیر ونزوئلا، در دیگر کشورهای آمریکای لاتین نیز تکرار خواهد شد. پرو، بولیوی و برزیل کاندیدای نخست برای تحول و انقلاب سیاسی خواهند بود و چنین وضعیتی به نظامی شدن حکومت‌ها، رویارویی با مردم و وقوع جنگ داخلی منجر می‌گردد. تصور نمی‌شود که این جنبش‌ها و حرکت‌های مردمی علیه رژیم‌های حاکم از سوی مسکو پشتیبانی شوند، با همه این احوال ممکن است که منافع امنیتی آمریکا در آمریکای لاتین مورد تهدید قرار گیرد.

کوبا مخالف و دشمن آمریکا در منطقه باقی خواهد ماند و تعداد دیگری از کشورهای این منطقه با بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی روبرو خواهند شد. بسیاری از دولت‌ها با فشارهای زیادی چون رشد بی‌رویه و انفجار جمعیت، سوداگری موادمخدر (کلمبیا، پرو و بولیوی) و شورش (السالوادور، کلمبیا و پرو) مواجه خواهند شد. اتحاد سازمان‌های شورشی و سوداگران موادمخدر در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین به توسعه هر چه بیشتر تروریسم موادمخدر منجر خواهد شد که ممکن است بخش عمده‌ای از این منطقه را دربرگیرد.

○ آفریقا: به سبب انتظار برخاسته از رویدادها و تحولات اروپای شرقی، برخی سیاستمداران آفریقایی، نوای جدیدی را سرداده‌اند بدین مضمون که دولت‌های غربی

بزودی خواسته‌های جدیدی را مطرح خواهند ساخت و اعطای کمک‌ها و بخشودگی وام‌ها را منوط به تغییر و تحول سیاسی در آفریقا خواهند کرد. دشمنی‌های قبیله‌ای، تهدیدی جدی برای آن گروه از کشورهای آفریقایی به شمار می‌آیند که برای توسعه، پیشرفت و رسیدن به دموکراسی تلاش می‌کنند. همچنین، اعتصابات و اعتراض‌های ناشی از فشارها و محرومیت‌های اقتصادی، به خشونت‌ها و درگیری‌های بسیاری منجر شده است. در بسیاری از موارد، حکومت‌ها ارتباط و تماس خود را با جامعه از دست داده‌اند و صحنه را برای سرکشی‌ها و یاغیگری‌ها در داخل نیروهای نظامی و کشتار یکدیگر باز گذاشته‌اند.

○ **خاورمیانه:** در دهه آینده، خاورمیانه برای ایالات متحده آمریکا از اهمیت ژئواستراتژیکی و اقتصادی فزاینده‌ای برخوردار خواهد بود. زدوخوردهای داخلی، خصومت‌های درون‌دولتی، خشونت‌های قومی و مذهبی و تروریسم، این منطقه را تحت سلطه و تأثیر قرار خواهد داد. رقابت بین کشورهای منطقه به گسترش بی‌ثباتی اقتصادی و سیاسی کمک خواهد کرد. جنگ و درگیری می‌تواند از لحاظ اندازه، شدت و کشتار انسان‌ها، به سرعت در خاورمیانه گسترش یابد. توان بالقوه برای مناقشه با شدت متوسط میان تعدادی از کشورهای منطقه همچون اسرائیل و سوریه و عراق و اسرائیل یا مصر و لیبی وجود دارد.

احتمال حضور نظامی بلندمدت آمریکا در خلیج فارس پس از پایان یافتن بحران عراق، موضوع حساسی است که خوشایند جامعه عرب نمی‌باشد. در مورد ترتیبات امنیتی آینده منطقه خلیج فارس باید منتظر شد تا بحران عراق - کویت پایان یابد. خلاصه این که از لحاظ جغرافیایی به نظر می‌رسد که آمریکای لاتین و آسیا مهم‌ترین صحنه‌های درگیری نظامی آینده برای ایالات متحده آمریکا باشند. طرح‌ریزی اضطراری برای استقرار و گسترش نیروهای آمریکا در این مناطق، مستلزم اطلاعات جامع، دقیق و بموقع و وجود نیروهای آموزش‌دیده و برخوردار از توان ترابری هوایی و قابلیت‌های حمل و نقل سریع دریایی است.

● رویارویی با تهدیدات جهان سوم

بسیاری از مناقشات و چالش‌هایی که ایالات متحده آمریکا در جهان سوم با آنها

روبرو خواهد بود از نوع مناقشاتی است که در عرف جامعه اطلاعاتی آمریکا ، «جنگ‌های با شدت کم» نامیده می‌شوند .

حل مسائل بغرنج و گرفتاری‌های آمریکا در ارتباط با انواع مناقشه با شدت کم ، مستلزم درک و شناخت دقیق ویژگی‌های این نوع مناقشات است . مسأله و گرفتاری ناشی از این نوع مناقشات برای ایالات متحده آمریکا ، شکل ، روش و شیوه طرح‌ریزی است . ژنرال پل گورمن فرمانده سابق فرماندهی جنوبی ایالات متحده آمریکا در این مورد اظهار می‌دارد که « در خصوص مناقشه با شدت کم ، سربازان با توجه به تعریف و مفهومی که از جنگ در ذهن خود دارند و دیپلمات‌ها نیز با توجه به ذهنیات خود از صلح ، دچار گیجی و سردرگمی هستند » . مناقشه با شدت کم نوعی جنگ است که برای تصمیم‌گیرندگان ایالات متحده آمریکا ناشناخته و پیچیده است . ژنرال گورمن چنین ادامه می‌دهد که « هدف ارتش آمریکا در جنگ با شدت کم بایستی دارای کمترین حضور و بیشترین کارایی و تأثیرگذاری باشد و برای رسیدن به نتایج مورد نظر ، آمریکا باید دقیق‌ترین اطلاعات ممکن را برای ارزیابی نیازمندی‌های فیزیکی و بررسی و تحلیل مضمون یا محتوای سیاسی جنگ یا مناقشه در اختیار داشته باشد » . ژنرال گورمن همچنین با احتیاط بیش از حد اظهار می‌دارد که « نیروهای نظامی آمریکا هرگز نباید به یک مناقشه یا درگیری کشیده شوند » . او به بحث در این مورد ادامه می‌دهد و اظهار می‌دارد که « ایالات متحده آمریکا باید برای کشورهای میزبان به وضوح روشن سازد که هدف این کشور در جنگ با شدت کم ، اعطای کمک‌های نظامی به کشور میزبان است به گونه‌ای که از توان رزمی لازم برخوردار شود و وظایف خود را شخصاً با موفقیت انجام دهد و نباید چنین استنباط شود که نیروهای مسلح آمریکا در وضعیت یا شرایط سخت و دشوار به نجات آنها خواهند شتافت .

در سال‌های اخیر ، مقالاتی چند در باره تعریف مناقشه با شدت کم (LIC) در بسیاری از نشریات و مجلات نظامی منتشر شده است . علاقه و توجه به این شکل از مناقشه که فشارهای دیپلماتیک ، اقتصادی و روانی تا تروریسم و شورش را در برمی‌گیرد در تمامی سطوح تصمیم‌گیری فزونی یافته است .

مناقشاتی که بیشتر از نوع مناقشه با شدت کم به‌شمار می‌آیند عبارتند از شورش ، ضدشورش ، تروریسم و ضد تروریسم و اخیراً نیز سوداگری غیر قانونی موادمخدر به

مناقشه با شدت کم اضافه شده است. روشن‌ترین و بارزترین نمونه مناقشه با شدت کم را همچنان می‌توان تهاجم سال ۱۹۸۹ آمریکا به پاناما، بمباران لیبی در سال ۱۹۸۳ و تهاجم به گرانادا نام برد. البته بحران عراق به دلایل بسیار، یک جنگ با شدت کم به‌شمار نمی‌آید زیرا ماهیت بالقوه و حوزه و عملیات نظامی را معمولاً نبرد میان ارتش‌های متحدالشکل در صحنه‌های نبرد مشخص می‌سازد که از تاکتیک‌های متعارف استفاده می‌شود. علاوه بر آن، جنگ‌های متعارف به لحاظ ضایعات و تلفات نیروی انسانی و تجهیزات که نتیجه استفاده گسترده از جنگ‌افزارهای پیچیده و قدرت آتش انبوه، بسیار موحد هستند. از انواع مناقشه بدون خشونت یا غیرمستقیم، همچنین می‌توان به اقدامات سیاسی و نظامی اشاره کرد. کمک امنیتی (یک فعالیت پُر هزینه که ایالات متحده در این مورد خوب عمل نمی‌کند) و عملیات حفظ صلح (صحنه‌ای که ارتش دارای تجارب محدود است) نیز به عنوان مناقشه با شدت کم به‌شمار می‌آیند. صرف‌نظر از درگیری‌هایی که به‌عنوان مناقشه با شدت کم توصیف شده‌اند، بخشی از مسأله در ارتباط با نظرات گوناگونی است که واژه مناقشه را با هاله‌ای از ابهام روبرو کرده است. بدون تردید، این واژه بزودی با واژه دیگری جایگزین خواهد شد که کاربرد نیروهای نظامی آمریکا را در صدها وضعیت دیگر که برای منافع ایالات متحده آمریکا نیز حیاتی است روشن خواهد ساخت. همان‌گونه که یک محقق دیگر اشاره دارد، تعریف رؤسای ستاد مشترک از مناقشه با شدت کم نیز بخاطر طولانی بودن و مبهم بودن آن مورد انتقاد قرار گرفته است. ابهام در تعریف مناقشه با شدت کم تا حدودی از این واقعیت ناشی می‌شود که مناقشه با شدت کم، خود مبهم و دوپهلو است. این محقق در این مورد اضافه می‌کند که «برای مثال، وقوع یک انقلاب در جهان سوم ممکن است مراحل چندگانه‌ای را طی کند. در مدت انقلاب، تاکتیک‌های شورش به تدریج از اقدامات براندازی به ارباب و وحشت یا تروریسم سپس به جنگ‌های نامنظم و در نهایت به درگیری و جنگ متعارف تبدیل می‌گردند. در هر مرحله، تاکتیک‌ها و منابع مختلفی برای مقابله با شورشیان مورد نیاز است. تلاش برای تلخیص چنین مجموعه پیچیده‌ای در قالب یک تعریف کوتاه، گمراه‌کننده خواهد بود.»

رییس ستاد مشترک سابق آمریکا چنین اظهار داشته است که «مناقشه با شدت کم می‌تواند طیف کاملی از فعالیت‌ها از آموزش نیروهای خارجی در ارتباط با چگونگی رزم

در جنگل تا اقداماتی چون تهاجم به گرانادا و جنگ ویتنام را در برگیرد.»
 برخی انتقادات در زمینه مناقشه با شدت کم، این شکل جنگ را چنین به تصویر کشیده‌اند «نوع جدید مداخله‌جویی ایالات متحده آمریکا». این منتقدین بر این باورند که دکتترین آمریکا در ارتباط با مناقشه با شدت کم، درصدد یافتن مکانیزمی است که جنگ یا جنگ‌هایی را در جهان برپا کند. نویسنده دیگری در این مورد چنین می‌گوید: «از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون شاهد حدود یکصد و پنجاه جنگ بوده‌ایم که ۹۰ درصد آنها در جهان سوم روی داده‌اند و از میان آنها می‌توان به چهار جنگ اعراب و اسرائیل، جنگ هند و پاکستان و جنگ ایران و عراق اشاره کرد که کلاً مناقشه یا جنگ متعارف بوده‌اند. امروز مفهوم واقعی مناقشه را وقوع جنگ‌هایی می‌دانند که از لحاظ پول، نیروی انسانی و منابع یا مواد اولیه بسیارگران تمام خواهند شد.»

چنانچه در نظر باشد ارتش، نوعی ساختار نیرویی را مجدداً طراحی کند که جوابگوی نیازمندی‌ها در دهه ۱۹۹۰ باشد، این امر مستلزم آن است که سیاست ایالات متحده آمریکا در مورد مناقشه با شدت کم دقیقاً روشن، بیان و توصیف گردد. یکی از مقامات رسمی سابق وزارت دفاع در این مورد چنین اظهار می‌دارد که «اظهار نظر درباره مشکلات و چالش‌های تعیین چنین سیاستی بسیار مشکل خواهد بود. سیاستی برای رویارویی با استراتژی‌های متقابل سیاسی و دیپلماتیک و برای جلب افکار عمومی مردم آمریکا؛ و اجرای چنین سیاستی برای ملتی که اساساً انزواگرا و ناشکیباست.»
 با این وجود زمانی که چنین سیاستی مشخص گردد «استراتژی‌های لازم را برای اداره مناقشه با شدت کم، دکتترینی را جهت پشتیبانی استراتژی، توجیه و توضیحات لازم را برای اجرای ساختار نیرویی و تهیه نیازمندی‌ها و اولویت‌های پژوهشی فراهم خواهد نمود.»

نبود نظر و سیاستی واحد در باره مناقشه با شدت کم، سؤالاتی را مطرح می‌سازد که نیاز به بحث و بررسی دارند:

- ۱- خواسته‌های دفاع ملی ایالات متحده آمریکا در یک محیط متغیر بین‌المللی کدامند؟
- ۲- این خواسته‌ها چگونه بر ساختارهای نیرویی آینده تأثیر می‌گذارند؟
- ۳- چه قابلیت‌ها یا توانایی‌های نظامی برای پاسخگویی به این خواسته‌ها لازم است؟

۴ - ایالات متحده آمریکا چگونه باید با این مناقشات برخورد کند ؟

۵ - چگونه و کجا تروریسم حمایت شده از سوی دولت‌ها و سوداگران موادمخدر با استراتژی کلی مناقشه جنگ محدود تطابق پیدا می‌کنند .

از دیدگاه ایالات متحده آمریکا ، مناقشه با شدت کم ، ویژگی‌های بسیاری را در ارتباط با مفهوم جنگ محدود مطرح می‌سازد که از آن جمله می‌توان به برتری سیاسی و کنترل تمرکزی ابزار نظامی ، اهداف محدود ، صرفه‌جویی نیرویی برای محدود کردن مناقشه (مثلاً تعیین حدود جغرافیایی ، قواعد درگیر شدن و استراتژی‌ها) اشاره نمود. علاوه بر عوامل مذکور ، متخصصین و کارشناسان دفاعی به این توافق رسیده‌اند که مناقشه با شدت کم پدیده‌ای است که اساساً به جهان سوم محدود می‌شود و در چارچوب ملاحظات جنگ متعارف نیست .

سی و هفت کشور زیر براساس مناطق مهم جغرافیایی ، گروه‌بندی شده‌اند بدون توجه به این که در حال حاضر با شرایط مناقشه با شدت کم ، درگیر و در ستیز باشند یا استعداد آنان برای چنین درگیری ، مهم ارزیابی شده باشد . در این مناطق ، تنش و خشونت دارای چنان ماهیتی است که امنیت داخلی ، سلامت عمومی و در برخی موارد ثبات حکومت‌ها را نیز تهدید می‌کند .

○ کشورهای آمریکایی

شامل شیلی ، کلمبیا ، اکوادور ، السالوادور ، گواتمالا ، هندوراس ، نیکاراگوئه ، پرو ، سورینام .

○ کشورهای حوزه اقیانوس هند و اقیانوس آرام

شامل افغانستان ، بنگلادش ، میانمار (برمه) ، کامبوج ، هند ، اندونزی ، لائوس ، مالدیو ، پاکستان ، فیلیپین ، کره جنوبی ، سریلانکا ، تایلند و ویتنام .

○ آفریقا

شامل آنگولا ، چاد ، اتیوپی ، لسوتو ، مراکش ، موزامبیک ، آفریقای جنوبی ، سودان و اوگاندا .

○ خاورمیانه

شامل ایران ، عراق ، لبنان ، یمن و عمان .

● عملیات ارتش آمریکا در مناقشه با شدت کم

ارتش ایالات متحده آمریکا، چهار نوع عملیات را در محیط مناقشه با شدت کم هدایت می‌کند که عبارتند از:

۱- دفاع داخلی از کشورهای خارجی^(۱) (FID)

۲- عملیات مقابله با تروریسم (TCLA)

۳- عملیات حفظ صلح^(۲) (PO)

۴- عملیات اضطراری (PCO)

ستاد مشترک ارتش آمریکا، دفاع داخلی و خارجی را به شرح زیر تعریف نموده است: « مشارکت سازمان‌های نظامی و غیرنظامی یک حکومت در اجرای هر نوع اقدام برنامه‌ریزی شده به وسیله حکومت دیگر برای آزادکردن و حفظ جامعه خود در برابر عملیات براندازی، بی‌قانونی و شورش »

برنامه‌های ارتش در ارتباط با دفاع خارجی از امنیت کشور دیگر عموماً به دلایل زیر در حیطه عمل نیروهای ویژه قرار دارد:

الف) مهارت‌های خاص و توجیه منطقه جغرافیایی

ب) توان آنها در جمع‌آوری اطلاعات

پ) عملیات روانی

ت) امور غیرنظامیان

ث) قابلیت‌های زبان

این برنامه‌ها موارد مشروحه زیر را شامل می‌گردند:

۱- کمک امنیتی

۲- تهیه و اعزام تیم‌های سیار آموزشی^(۳) (MTT)

۳- آموزش محصلین خارجی در مدارس و مراکز آموزش نیروهای سه‌گانه در قاره آمریکا.

۴- تهیه و تأمین تجهیزات موردنیاز به‌عنوان فروش نظامی خارجی^(۴) (FMS)

تروریسم توسط گروه‌های سیاسی یا تروریست در داخل یک کشور یا از منابع

خارج به عنوان یک تاکتیک شورشی، شکل یا گونه‌ای از مناقشه با شدت کم است که دارای بیشترین تأثیر و کمترین میزان خطرپذیری است.

مقابله با تروریسم^(۱) (TC/A) توسط ارتش به سبب خطری که از این طریق، سربازان و خانواده آنها و تأسیسات و تسهیلات نظامی را تهدید می‌کند حائز اهمیت و مورد تأکید زیاد است. مقابله با تروریسم شامل آن دسته از اقداماتی است که برای رویارویی با خطر تروریسم طراحی شده‌اند و ممکن است که اقدامات ضد تروریسم یا مقابله با تروریسم را نیز شامل گردد^(۲). دو نوع مأموریت متداول در ارتباط با عملیات حفظ صلح^(۳) (PO) را می‌توان به نظارت بر آتش‌بس و حفظ نظم و قانون تقسیم‌بندی کرد. ارتش نیز ممکن است به عنوان بخشی از نیروهای چند ملیتی یا یک‌جانبه در عملیات حفظ صلح شرکت جوید. این عملیات ممکن است دارای دو دامنه متفاوت باشد مانند کاربرد نیروهای سازمان ملل متحد در کنگو و یا تیم‌های ناظر در ویتنام و در امتداد مرز اعراب و اسرائیل. عملیات حفظ صلح یک‌جانبه هدایت‌شده توسط ارتش طبعاً حساس و انجام آنها مستلزم تصویب ضمنی مراجع بین‌المللی و دارای توجیهات نوع پرستانه است. نتایج مهم بدست آمده از عملیات حفظ صلح توسط نیروهای نظامی آمریکا، تصویری مثبت از قدرت نظامی و قابلیت‌ها یا توانایی‌های آمریکا به حکومت‌ها و مردم آن کشورها ارائه خواهد داد.

در شرایط و محیط‌های مشخص، عملیات اضطراری زمان صلح هنگامی الزام‌آور خواهد بود که گمان رود فعالیت‌های دیپلماتیک به سبب حساسیت زیاد از بعد زمان برای رسیدن به هدف، کارساز و مؤثر نخواهد بود. شکست در نفوذ و تأثیرگذاری بر یک ملت به عنوان دشمن یا رقیب و بر یک فعالیت از طریق فعالیت‌های دیپلماتیک ممکن است بدین مفهوم باشد که برای حفظ و حمایت از منافع ملی یا دفاع از دارایی‌های آمریکا بایستی از نیروهای نظامی استفاده شود. عملیات اضطراری زمان صلح شامل اقدامات زیر می‌باشد:

۱- Trorism Caunter Attack

۲- ضد تروریسم به اقدامات دفاعی برای کاهش آسیب‌پذیری‌ها در برابر حمله تروریست‌ها، و عملیات مقابله با تروریسم به اقدامات معمول علیه تروریسم اطلاق می‌شوند.

۳- Peace Operation

۱ - مأموریت‌های جمع‌آوری اطلاعات

۲ - عملیات ضربت

۳ - عملیات اکتشاف و نجات

۴ - نمایش قدرت یا نیرو

۵ - جنگ‌های غیرمتعارف

۶ - مقابله با تروریسم

این نوع عملیات اضطراری زمان صلح مستلزم استفاده از نیروهای رزمی خودی برای اصلاح فوری یک وضعیت غیرقابل قبول است. این‌گونه عملیات معمولاً ناگهانی، شدید و کوتاه مدت خواهند بود و ممکن است توسط یک ملت یا با کمک و همکاری چند ملت انجام شود.

خلاصه این که، مناقشه با شدت کم، یک ماهیت مجرد نیست. شکل شماره (۱) تصویری از چهار نوع مأموریت است که ارتش می‌تواند در محدوده محیط مناقشه با شدت کم هدایت کند.

نیروهای ارتش	مأموریت
نیروهای عملیات مخصوص	● دفاع داخلی - خارجی
	● عملیات مقابله با تروریسم
همه نیروهای ارتش	- ضد تروریسم (اقدامات پدافندی)
همه نیروهای ارتش	- مقابله با تروریسم (اقدامات آفندی)
هوابرد، پیاده‌سبک، توپخانه و دژبان	● عملیات حفظ صلح
هوابرد، پیاده‌سبک، توپخانه و دژبان	● عملیات اضطراری زمان صلح
رنجر	- جمع‌آوری اطلاعات
رنجر	- عملیات ضربت
هوابرد، پیاده‌سبک، رنجر	- مقیاس کوچک
رنجر	- مقیاس بزرگ
هوابرد، پیاده‌سبک	- نجات و اکتشاف
رنجر	- نمایش قدرت
	● عملیات مبارزه با مواد مخدر

نگاهی به نقش ارتش در عصر بعد از جنگ سرد و درگیری آینده آن با مناقشه با شدت کم ، دو تدبیر کلیدی هستند و بر مأموریت‌هایی دلالت دارند که انجام آنها در جهان سوم به نیروهای ارتش محوّل می‌شود و این تدابیر عبارتند از نفوذ و تأثیرگذاری و پشتیبانی . نیروهای مخصوص ، یگان‌های عملیات روانی و امور غیرنظامیان و همچنین یگان دژبان و سایر یگان‌های پشتیبانی رزمی می‌توانند به این عملیات کمک کنند .

● مناقشات با شدت کم در آینده

انواع مناقشه‌هایی که وقوع آنها در دهه ۱۹۹۰ در جهان سوم محتمل است و ایالات متحده آمریکا بایستی این مناقشات را زیر نظر داشته باشد عبارتند از :

- ۱ - کودتا علیه حکومت‌های دوست .
 - ۲ - شورش یا جنگ نامنظم علیه حکومت دوست .
 - ۳ - مناقشات و جنگ‌های محلی که ممکن است حکومت‌های دوست را در معرض تهاجم یک حکومت غیردوست قرار دهد .
 - ۴ - هر نوع مناقشه‌ای که یکی از اقمار شوروی در آن نقش مهمی را ایفا کند .
- مناقشاتی که در بالا به آنها اشاره شد ، سطح بالایی از خشونت را نشان می‌دهند . برای رویارویی با این مناقشات ، استفاده از نیروهای نظامی بر دیگر نهادها و ابزارها برتری دارد . از سال ۱۹۵۰ به بعد ، طرح‌ریزی بیشتر در ارتباط با مناقشات نوع دوم و سوم بوده است . جنگ کره نمونه بارزی از مناقشه نوع سوم است ، جنگ ویتنام ترکیبی از مناقشه نوع دوم و سوم می‌باشد و اقدامات ارتش آمریکا در گرانادا (۱۹۸۳) نیز مناقشه نوع سوم به شمار می‌آید .

در دهه ۱۹۹۰ ، شورش و جنگ‌های محلی بسیاری را می‌توان در جهان سوم شاهد بود ، لیکن احتمال شرکت مستقیم نیروهای ارتش آمریکا در این مناقشات ضعیف خواهد بود ، همان‌گونه که رویارویی مستقیم با نیروهای ارتش روسیه بعید به نظر می‌رسد . طراحان ارتش آمریکا به هنگام ارزیابی وضعیت‌های مناقشه با شدت کم آینده ، نباید تحت تأثیر احساسات و باورهای خود قرار گیرند و تصور نمایند که بر دشمن چیره خواهند شد ، زیرا رویارویی با مناقشاتی که در چنین شرایطی روی

می‌دهد به پول (بودجه) نیروی انسانی ماهر و استفاده از منابع موجود نیاز دارد و چنین تفکری باید در درون ارتش جا بیفتد. مناقشه با شدت کم با ذهنیات و باورهای سنتی از جنگ به مفهوم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن کاملاً متفاوت است. موفقیت در مناقشه با شدت کم را می‌توان نیل به هدف‌های آمریکا بدون درگیر شدن با نبردی طولانی دانست.

تهاجم به پاناما و گرانادا، دو درگیری بسیار مهم اخیر نیروهای آمریکا است که مدل یا الگویی هستند برای شناخت آن کیفیت‌هایی که مناقشه با شدت کم را از جنگ مدرن و متعارف جدا می‌سازد. این کیفیت‌ها، ویژگی سیاسی چنین مناقشاتی را منعکس می‌نماید:

- ۱ - تاکتیک‌های دقیق، نه انبوه قدرت آتش.
- ۲ - منطقه رزم که بوضوح مشخص نیست.
- ۳ - تفاوت در شیوه‌ها و روش‌های عملیاتی.
- ۴ - این واقعیت که اهداف نظامی نسبت به ملاحظات سیاسی در اولویت دوم قرار دارند.

برای استفاده از نیروهای نظامی آمریکا جهت نفوذ یا تأثیرگذاری بر رویدادها در یک کشور جهان، در هر زمانی می‌توان تصمیم لازم را اتخاذ کرد. مثلاً در یک وضعیت بحرانی با توجه به سوابق تاریخی هرگاه دولت آمریکا مناقشه‌ای را در یک کشور جهان سومی مورد تحلیل قرار داده و به این نتیجه رسیده باشد که کشور مورد نظر برای آمریکا دارای اهمیت استراتژیک است و چنین مناقشه‌ای می‌تواند منافع آمریکا را تهدید کند، بلادرنگ از قدرت نظامی خویش برای رفع چنین تهدیدی استفاده نموده است. متغیر مهم از دیدگاه یگان‌های درگیر ارتش آمریکا، محیط تهدیدی است که به هنگام استقرار با آن روبرو خواهند شد. آسیب‌پذیری یگان‌های ارتش آمریکا در محیط مناقشه به عوامل زیر بستگی دارد:

- ۱ - قابلیت‌ها یا توانایی‌های نیروهای دشمن (استعداد، جنگ‌افزارها و آموزش)
- ۲ - انگیزه نیروهای دشمن
- ۳ - محیط امنیت داخلی
- ۴ - اجرای قانون و وضعیت امنیت در کشور میزبان

۵ - قابلیت‌های نظامی کشور میزبان

۶ - نقش ارتش آمریکا

۷ - روش‌های امنیتی نیروهای ارتش آمریکا

نیروهای آمریکا پس از استقرار در یک کشور جهان سوم با تهدیدی روبرو خواهند بود که در تمامی طیف تنش‌های پیش‌بینی شده در آن کشور در نوسان خواهد بود. در دامنه این طیف، تهدید واقعی تحت تأثیر شدید عواملی قرار خواهد گرفت که در بالا به آنها اشاره شد.

روش‌ها و شیوه‌های امنیتی که آموزش، شناخت و آگاهی و بهره‌گیری از اطلاعات را شامل می‌شوند، تنها متغیرهایی هستند که نیروهای ارتش آمریکا می‌توانند آنها را به منظور کاستن از آسیب‌پذیری خود در محیط دشمن کنترل نمایند. سطح و میزان تهدیدات برای پرسنل، تسهیلات و تجهیزات ارتش آمریکا بر حسب نوع خشونت طیف تهدید عبارت خواهند بود از جنگ داخلی، مبارزات مسلحانه و شورش که در اکثر وضعیت‌ها، تهدیداتی مهم برای یگان‌های نظامی است.

محیط تهدید بر حسب نوع خشونت

نوع مناقشه	سطح تهدیدات برای ارتش آمریکا
جنگ داخلی	
مبارزات مسلحانه	
شورش	
جنگ نامنظم	
برخوردهای	
تروریسم	

شکل شماره (۲)

یکی از شیوه‌های مرسوم برای ارزیابی محیط تهدید، شیوه‌ای است که در شکل شماره (۲) نشان داده است. این شیوه معیاری را که برای گسترش نیروهای نظامی آمریکا، انجام مأموریت‌های محوله و تهدیدی که برای این نیروهای نظامی متصور است مشخص می‌کند. در ارزیابی این محیط تهدید، سؤالات کلیدی که طراحان نظامی باید به آنها پاسخ دهند عبارتند از:

۱- ارتش چه مأموریت یا مأموریت‌هایی را بایستی انجام دهد؟

۲- ارتش چگونه خود را برای پذیرش چنین مأموریت یا مأموریت‌هایی آماده

ساخته است؟

تصور و تجسم این که مردم آمریکا به رهبران خود اجازه خواهند داد که برای دفاع از منافع دور و تحقق آرمان‌های جاه‌طلبانه، ارتش را درگیر سازند امری مشکل است و خطرات بسیار تلخ و جراحات بجا مانده از جنگ ویتنام برای مدت‌های مدید، التیام نخواهد یافت. البته، مردم آمریکا ممکن است که درگیری و مقابله با صدام حسین را بپذیرند لیکن به یک جنگ طولانی که به بهای جان و ریختن خون آمریکاییان منجر شود تن در نخواهند داد. در نتیجه، به دلایل سیاسی، اقتصادی و نظامی ایجاب می‌کند که استراتژی آمریکا در مناقشات جهان سوم در مرحله اول مربوط به مسایل قبل از وقوع بحران و استفاده از ابزارهای غیرنظامی و در مرحله دوم شامل واکنش فوری و اتخاذ تصمیم سریع برای عملیات نظامی کوتاه‌مدت به منظور پشتیبانی از منافع ایالات متحده آمریکا باشد.

درگیری بالقوه نیروهای نظامی جهان سوم بیشتر در کشورهای خواهد بود که آمریکا در آنجا حضور نظامی ندارد یا دارای کمترین حضور نظامی (مثل حضور گروه مستشاران نظامی) است. بنابراین ارتش بایستی اقدام به تهیه و تنظیم استراتژی بازدارندگی برای برخورد با کشورهای کند که برای امنیت ایالات متحده آمریکا مهم و حیاتی هستند. در تنظیم چنین استراتژی، توجهات بیشتر معطوف به فعالیت‌های سازندگی ملی است، لذا به ارتش اجازه می‌دهد که در هر دو مورد یعنی نفوذ و حمایت از کشورهای در حال توسعه، نقش ایفا کند. علاوه بر این، تهیه و تنظیم یک استراتژی نظامی (بحران) نیز مورد نیاز می‌باشد. عامل کلیدی برای تنظیم چنین استراتژی و تهیه طرح‌های لازم جهت پشتیبانی از این استراتژی، مستلزم درک بهتر خواسته‌هایی است که تهیه و ارائه آنها به عهده جامعه اطلاعاتی آمریکاست.

آیا در دهه ۱۹۹۰ در جهان سوم مناقشاتی رخ خواهد داد که مستلزم مداخله نیروهای ارتش آمریکا باشد؟ بهترین پاسخ داده شده به این سؤال همان اصل «تقدم و برتری امنیت ملی» است و به عنوان یک اصل کلی و پذیرفته شده است که اولویت اول سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا را حفظ امنیت ملی یعنی دفاع از سرزمین،

جمعیت و شهروندانی که در خارج از کشور زندگی می‌کنند (و یا همکاران این کشور در آن سوی مرزها) تشکیل می‌دهد. دومین استفاده مشروع از نیروهای آمریکا را می‌توان کمک به دفاع از متحدین یا رژیم‌هایی دانست که فروپاشی و سقوط آنها در بلندمدت موجب کاهش شدید ظرفیت ایالات متحده آمریکا برای دفاع از خود خواهد شد. این دو اصل، تنها موارد استفاده از نیروهای نظامی به شمار می‌آیند که با ارزش‌های آمریکا همسو است، همان‌گونه که در تهاجم به پاناما در دسامبر ۱۹۸۹ به‌نمایش گذارده شد.

استفاده از سربازان آمریکایی در رزم، حتی در یک مقیاس کوچک، اقدامی فوق‌العاده تلقی می‌شود نه یک تصمیم سیاسی عادی. هنگامی که سربازان آمریکایی برای رزم اعزام می‌شوند، حیثیت و اعتبار، منابع، اراده ملی و تعهد اخلاقی ایالات متحده آمریکا مطمع‌نظر است و این درست به مثابه آستانه‌ای است که گذر از آن تنها به خاطر ملاحظات امنیت ملی آمریکا روا و مجاز می‌باشد.

در پاسخ به سؤال مربوط به مسائل و دردهای بالقوه‌ای که در دهه ۱۹۹۰ رخ خواهد داد و ممکن است که به درگیری نظامی ایالات متحده آمریکا منجر شوند، ژنرال اولین‌ال‌پاول رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا چنین گفته است که «نقاطی مشکل‌آفرین در خاورمیانه، اقیانوس آرام و در آمریکای لاتین وجود خواهد داشت، لیکن نقاط مشکل‌آفرین اندکی وجود دارد که اگر به مناقشه مسلحانه بین دو کشور متخاصم در منطقه منجر شود، آمریکاییان احساس کنند که در آنجا دارای منافع حیاتی هستند و حفظ این نقاط مستلزم حضور نیروی نظامی آمریکا، نرخ بالای ضایعات یا برخی درگیری‌هاست. به‌علاوه، اشتیاق زیادی را در میان عامه آمریکاییان برای مداخله نظامی در هر نقطه داغی که ممکن است روزی شعله‌ور شود احساس نمی‌کنم». ژنرال پاول اضافه می‌کند «هیچ یک از ما از چنان توانی برخوردار نیست تا پیشگویی کند که نیروهای مسلح آمریکا به کجا گسیل خواهند شد. من فکر می‌کنم عاقلانه نخواهد بود که ادعا کنیم در جهان سوم نقاط مشکل‌آفرینی وجود دارد که اکنون ما را برآن می‌دارد تا از نوعی ساختار نیرویی که در برابر شوروی به‌عنوان دشمن اصلی داشتیم، نگهداری کنیم.